



حاکمیت فرسوده

George Sørensen, Changes in Statehood, New York, Palgrave, 2001, 226pp.

مقدمه

تدبیر کنند. کتاب «تحولات استقلال؛ دگرگونی در روابط بین‌الملل» در همین راستا نگاشته شده و قصد دارد تا نقش و تأثیر یک متغیر مستقل، یعنی امر بین‌المللی، را بر امر ملی تبیین کند. نویسنده این کتاب، «جرج سورنسن» یا «جرج سورنسن» است که استاد علوم سیاسی در دانشگاه آرحوس (Arhus) دانمارک بوده و سالهاست که در مورد منطق تحول در روابط بین‌المللی، تحقیق و پژوهش می‌کند.

کتاب «تحولات استقلال» در قالب ۹ مبحث عمده سازماندهی شده است

عوامل و فرآیندهای بین‌المللی، دگرگونی‌های مهمی را در حیطه استقلال کشورها و روابط بین‌الملل پدید آورده‌اند که بدیهی‌ترین آنها، فرسوده شدن حاکمیت ملی کشورهاست. مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به گونه‌ای جریان می‌یابند که اندیشیدن در قالب محلی - ملی، قاصر از شناخت آنهاست. بنابراین سیاست‌گذاران دوراندیش ناگزیرند تا منطق تحول، جغرافیای تحول و پیامدهای تحول را بررسی و بر آن مبنای

مفهوم اصلی کتاب ابتدا این دو را به لحاظ مفهومی کالبد شکافی کرده و شاخص‌های هر کدام آنها را برمی‌شمارد. از دید وی «امر ملی» چهار مشخصه دارد که عبارتند از: حاکمیت مستقل، قانون اساسی، سرزمین معین و جمعیت. این در حالی است که امر بین‌المللی ویژگی‌های مشخصی ندارد و اگر بتوان خواص آن را برشمرد باید روی عواملی چون هنجارهای بین‌المللی، گفت‌وگوها و ابزارهای نظامی (مانند تسلیحات هسته‌ای) و نیز قدرت اقتصادی انگشت تأکید نهاد. تکوین و گسترش بازیگران بین‌المللی چون سازمان‌های غیردولتی، آژانس‌های امدادسانی، اجتماعات آموزشی و پژوهشی مجازی، تشکیلات دفاع از حقوق بشر و سازمان‌های دفاع از حقوق ملت‌های بی‌دولت و زنان، باعث شده‌اند تا سدهای سدید حاکمیت ملی فرسایش یافته و امر بین‌المللی نیز مانند امر ملی، بر شرایط تصمیم‌گیری تاثیر گذارد. در

که مهمترین وجه مشترک این فصول، تأکید بر تأثیرپذیری چشمگیر استقلال ملی از متغیرهای بین‌المللی است. آنچه چکیده مفهومی این کتاب به همراه پاره‌ای از نکات قابل تأمل در آن می‌باشد.

الف. چارچوب تحلیلی

اولین فصل کتاب با عنوان چارچوب تحلیلی، به طرح این مسأله می‌پردازد که بررسی دو مفهوم ملی و بین‌المللی از یکسو و تأثیرپذیری اولی از دومی از سوی دیگر، فضای نوینی را خلق کرده که در آن هرگونه رابطه را باید براساس توجه به این تغییر تنظیم کرد. به تعبیر نویسنده، مگر نه این است که دولت‌ها مهمترین بازیگر در برقراری روابط بین‌المللی هستند؛ اما چنین دولت‌هایی برخلاف دوران جنگ سرد، از شرایط و عوامل مختلفی تأثیر پذیرفته و در معماری مستقل روابط سیاسی و بین‌المللی خود، اظهار عجز می‌کنند. نویسنده برای تنویر دو

خصوصاً کانت اشاره کرده و از اندیشه آنان به عنوان پشتوانه نظری جنگ پرهیزی نام می‌برد.

ب. شیوه‌های تأثیرگذاری نظام بین‌المللی بر ساختار ملی؛ نظریه‌ها

فصل دوم کتاب به تبیین نظریه‌هایی می‌پردازد که دربارهٔ ریشه‌ها و شیوه‌های اثرگذاری متغیرهای فراملی بر مسایل ملی ارایه شده‌اند. نویسنده این قبیل نظریه‌ها را بر دو بخش عمده تقسیم می‌کند:

- نظریه‌های ناظر بر منطق تجانس
- نظریه‌های ناظر بر منطق تفاوت
- نظریه‌های ناظر بر منطق تجانس، دیدگاه‌هایی را دربرمی‌گیرد که معتقدند جهان به شکل دنیایی است که امور آن به شکل خطی و تکاملی جریان یافته و به طور مشابهی متحوّل می‌شوند. اندیشمندانی چون «کنت ولتس» و «چارلز تیلی» در این دسته‌بندی جای می‌گیرند؛ چون در امور کشورهای مختلف قایل به تمایز و تفاوت

کنار این قبیل هنجارها و بازیگران بین‌المللی، باید از قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی نام برد که در قالب شرکت‌های عظیم چندملیتی، نهادهای سیاسی و اتحادیه‌های نظامی، مفهوم مرز را از معنا تهی ساخته و بدون عنایت کافی به موانع ملی، تصمیم خود را اتخاذ می‌کنند.

نویسنده پس از تشریح چارچوب مفهومی فوق، خساطر نشان کرده که معمولاً ساختارهای دمکراتیک در مقابل تغییرات انعطاف داشته و با هم نمی‌جنگند زیرا:

- حکام کشورهای دمکراتیک توسط مردم کنترل می‌شوند.
- کشورهای دمکراتیک به واسطهٔ علائق تجاری، متقابلاً به هم وابسته‌اند.
- دمکراتها، اخلاقاً گفتگو را بر عمل خشونت‌آمیز مقدم می‌شمارند.
- نویسنده، برای تبیین اعتبار و تاریخچهٔ قانون‌گرایی و صلح‌طلبی کشورهای دمکرات به شأن قانون و اجماع در نزد فیلسوفان سیاسی اروپا به

طبقاتی فراكشوری نیست. وی بر نوعی جهان در حال گذار از حالت عدم تجانس به سوی تجانس بین‌المللی تأکید می‌نماید.

گفتنی است حرکت جهانیان از ناهمگونی به سوی همگونی یا قرابت هویتی توسط ابزارهایی شکل می‌گیرد که در فصول ۳، ۴ و ۵ کتاب مورد بررسی نویسنده قرار گرفته‌اند. اولین ابزار تأثیرگذاری امر بین‌المللی بر امر ملی که در فصل سوم به تفصیل درباره آن بحث شده؛ قدرت نظامی - سیاسی است. منطق اقدام قدرت سیاسی به گونه‌ای است که در صورت استیلا می‌تواند خود را به واحدهای دیگر تحمیل نماید. نویسنده برای ایضاح این جریان، به شیوه عمل نظامی و سیاسی شوروی [سابق] و روسیه کنونی اشاره کرده و از سیاست‌های اعمالی آنان بر سایر ملت‌ها [از جمله کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های شوروی سابق] به عنوان اموری یاد می‌کند که به پشتوانه برتری نظامی یا اعتبار و سلطه

جوهری نیستند. بر این اساس، آنچه برای غرب اثربخش بوده برای غیرغربی‌ها هم می‌تواند اثربخش باشد. اینان بر ماهیت و جوهره واحد نوع بشر تأکید داشته و کارنامه و برنامه آنان را مشترک و همگون می‌دانند.

در مقابل این عده، اندیشمندان دیگری مانند «کارل مارکس» و «انگلس» بر منطق نامتجانس انسان‌ها و جوامع تأکید کرده و معتقدند انسان‌ها و جوامع همواره در صدد استعمار و استثمار هم بوده‌اند. نمی‌توان ادعا کرد که همگان، گذشته و آینده مشابهی داشته و یا خواهند داشت بلکه خاطره تاریخ، آکنده از ستیز و تعارض طبقاتی و تلاش برای رهایی از این معضل بوده است.

نویسنده کتاب، فقط به تبیین هر کدام از این دیدگاه‌ها پرداخته و در خصوص صحت یا سقم آنها داوری نمی‌کند. اما قراین مشخصی در فصول بعدی آرایه می‌کند که نشان می‌دهند وی طرفدار منطق عدم تجانس و نزاع

- ترویج آزادی [در تجارت، مسافرت، فعالیت سیاسی و...]
 - حمایت از دیوانسالاری کارآمد
 [به جای اشخاص یا احزاب خاص]
 - وضع قوانین [با ضمانت یا هنجاری] بین‌المللی
 - روابط مبتنی بر دیپلماسی

هر کدام از رویه‌های فوق، بخشی از نقش آفرینی بی‌مهابای دولت‌های ملی را محدود ساخته و بدین ترتیب گذر از عدم تجانس به سوی تجانس را میسر می‌سازند. سومین متغیری که در فصل پنجم کتاب از آن به عنوان عاملی مؤثر برای فرسودگی حاکمیت ملی یاد شده؛ توان و پیچیدگی اقتصادی است. نویسنده، ضمن اشاره بر نقش فرآیند توسعه در تجانس کشورها، اذعان می‌دارد که جوهر تحوّل فقط توسعه و بهترین شکل توسعه، صنعتی شدن است. وی این استدلال را در خصوص کشورهای چین، تایوان و کره جنوبی به آزمون نهاده و تکرار می‌کند که اگر این کشورها به جای صنعت به سمت

سیاسی، بر کشورهای متبوع تحمیل شده و استقلال ملی آنها را مخدوش نموده است. به عبارت ساده، قدرت نظامی و نفوذ سیاسی شوروی و سپس روسیه باعث شد تا این دو کشور بتوانند حاکمیت ملی کشورهای زیادی را نقض کنند.

عامل دیگری که نقش مهمی در تأثیرگذاری امر و فرآیند بین‌المللی بر حاکمیت ملی کشورها دارد؛ هنجارهای بین‌المللی است. هنجارهای بین‌المللی معمولاً از جریان نوسازی کشورها حمایت نموده و در پی تعمیم الگوی مطلوب خود به موارد مشابه هستند. علاوه بر آن، هنجارها در پی تمدّن بشری و نه ملی بوده و رویه‌هایی را تعیین یا تأیید می‌کنند که در آنها، حاکمیت ملی کمترین نقش را دارد. هنجارهای بین‌المللی با حمایت از پنج رویه زیر، حاکمیت ملی واحدهای سیاسی را نحیف می‌سازند:

- پشتیبانی از حقوق اساسی شهروندان
 مانند مالکیت و سبک خاص زندگی

اکنون مجبورند این حوزه‌ها را به شرکت‌هایی بسپارند که کنترل خاصی بر فعالیت آن ندارند. بلکه این شرکتها با تعمیق فرآیندهایی چون جهانی شدن، به گسترش فرهنگ‌های خاصی مانند مک دونالدسازی و کوکاکولاسازی پرداخته و حاکمیت و استقلال ملی واحدها را زیرپا می‌گذارند. البته میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری کشورها در چنین فضایی یکسان نیست. برخی از آنها فعال و بسیاری دیگر منفعل هستند. بنابراین لازم است انواع دولت‌ها را مشخص و سهم هر کدام را در فرآیند اخیر شناسایی کنیم که این مهم در قالب فصل ششم کتاب مذکور، انجام گرفته است.

ج. انواع دولت در نظام بین‌الملل

نویسنده کتاب از سه نوع دولت نام برده که عبارتند از:

۱. دولت‌های مدرن

دولت‌های مدرن، آنهایی هستند که از سال ۱۶۴۸ به بعد ظهور کردند. این

کشاورزی می‌رفتند؛ شاید تا این حد توسعه نمی‌یافتند. نکته دیگری که در فصل پنجم کتاب، جالب توجه و شایسته تعمق است؛ گستره عمل اقتصاد در جهانی ساختن دنیا و فرسودن فاصله‌هایی است که به واسطه مفاهیمی چون مرز و حاکمیت ملی پدیدار شده‌اند. نویسنده، با بررسی بازیگران عرصه اقتصاد بین‌المللی به شرکت‌های چندملیتی اشاره کرده و می‌گوید: تعداد شرکت‌های چندملیتی از ۷۰۰۰ مورد در سال ۱۹۷۰ به ۵۳۷۰۰۰ مورد در سال ۱۹۹۸ رسیده است. این شرکتها در سال ۱۹۹۸، با ۴۵۰/۰۰۰ نفر پرسنل، سالانه بیش از ۹/۵ تریلیون دلار تجارت داشته‌اند. با این وصف، $\frac{1}{3}$ تولیدات و تجارت جهانی در اختیار این شرکتها بوده است؛ در حالی که فقط ۵ درصد نیروی کار جهان در این شرکتها اشتغال داشته‌اند.

اگر چهل سال پیش، دولت‌ها می‌توانستند راساً در محدوده مرز یا منطقه خود اقدام به تجارت کنند؛

این دولت‌ها از دولت‌های مستعمره یا تحت‌الحمایه بسیار متفاوت بوده‌اند.

۲. دولت‌های پس از استعمار

دولت‌های پس از استعمار، به ممالکی گفته می‌شود که زمانی تحت سلطه و استعمار قدرت‌های خارجی بودند و تنها طی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ سده بیستم به استقلال صوری نایل آمدند. ویژگی‌های دول پس‌استعماری عبارت است از:

- استقلال مخدوش، [به دلیل تداوم کیفی وابستگی]
- حاکمیت خشونت و زور عریان

به جای قانون
- انسجام اندک دولت - ملت
- تداوم انواع شکاف‌های اقتصادی، فرهنگی

- مشروعیت بسیار انسداد و آسیب‌پذیری دولت
- وابستگی شدید به اقتصاد جهانی
- اقتصاد ملی عقب‌مانده، تک محصولی و توأم با تبعیض

دولتها، پس از پایان نزاع‌های خونین بین کلیسا - دربار و جنگ‌های طولانی مذهبی، در قالب نظام ملی پدید آمده و در سرحدی مشخص، عهده‌دار رسالتی ملی و نه مذهبی شدند. هرچند دولت‌های مدرن از همان ابتدای تأسیس، مردمی نبودند و در بسیاری موارد ستم‌های زیادی را بر مردم و شهروندان خود اعمال می‌کردند؛ اما به تدریج و در پی رونق تجاری، صنعتی شدن کشاورزی و نیز رشد عقلانیت و روشن‌گری، به نمایندگان ملت خود تبدیل شدند. مشخصه‌های دولت‌های مدرن عبارتند از:

- انحصار در کاربرد زور
- سیاست‌گذاری متمرکز در امور نظامی - سیاسی
- تأسیس سازمان مجری قانون
- تعامل [محدود - موقت] با مردم
- انسجام بالای جامعه
- دولت‌های مدرن، رفته رفته فاصله خود با جامعه را تقلیل داده و در نهایت، پاسخ‌گوی جامعه خود شدند.

- نهادهای متعدد بین‌المللی را تأسیس نموده و یا از تأسیس آنها حمایت می‌کنند.

- برای شهروندان تمام نقاط دنیا، حقوق عام قایل‌اند و از حقوق شهروندی جهانی دفاع می‌کنند.

- اقتصاد ملی آنها وابسته به اقتصاد سایر کشورها (اعم از صنعتی و تولیدکننده موادخام) است.

- این کشورها، هویت خود را در قالب دسته‌جمعی و گروهی (مانند دمکراتیک، پیشرفته) تعریف می‌کنند تا ناسیونالیسم.

با تقسیم‌بندی دولت به سه نوع مدرن، پسا استعمار و پست مدرن، این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان از امنیت ملی سخن گفت و اساساً امنیت چه کسی، به چه قیمتی و در چه چیزی مدنظر است؟ در پاسخ این پرسش است که امنیت به یک معما تبدیل و برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ از سوی جان هرس مطرح شد.

دولت‌های پسا استعماری که در گذشته از استقلال معنی‌داری برخوردار نبودند؛ از حدود چهاردهه پیش استقلال ظاهری یافتند؛ اما بنیان‌های اقتصادی و تجاری آنها همچنان وابسته به کشورهای استعمارگر (مرکز - اقماری) باقی مانده است.

۳. دولت‌های پست مدرن

مقصود نویسنده کتاب از دولت‌های پست مدرن، وجه اندیشگی موضوع دولت نیست. به عبارت دیگر، پست مدرن از نگاه این کتاب، مدرن تکامل یافته و بسیار پیشرفته و نه مدرن قرن هیجده میلادی است. از دید وی، هنوز بسیاری از دولت‌های مدرن با ویژگی‌هایی وجود دارند که اتباع آنها از آزادی کامل و کافی بهره‌مند نیستند. به هر حال دولت‌های پست مدرن آنهایی هستند که:

- مسؤولیت فراملی در امور بین‌المللی دارند.

د. معمائی امنیت

اینکه امنیت را به مثابه یک معما بدانیم یا نه، به مرجع و موضوع آن بازمی‌گردد. اینکه مرجع امنیت، دولت باشد یا گروه اجتماعی و یا رویه‌های بین‌المللی، وضعیت‌های متفاوتی پذیرد می‌شود. اگر دولت ملی را مرجع امنیت تصور کنیم؛ آنگاه با امنیت ملی به مفهوم سنتی کلمه مواجهه خواهیم بود که در آن حالت، دولت، هم تهدید می‌کند و هم تهدید می‌شود. اگر گروه‌های اجتماعی، مرجع امنیت باشند؛ امنیت اجتماعی نسبت به امنیت ملی در اولویت قرار می‌گیرد و اگر رویه‌های بین‌المللی، بازیگر میدان امنیت باشد؛ امنیت بین‌المللی در صدر مسایل راهبردی قرار می‌گیرد. به این خاطر، امنیت را می‌توان به عنوان یک مفهوم پیچیده و معمائی مورد بررسی قرار داد که این مهم در فصل هفتم، کتاب به بحث گذاشته شده است. استنتاج نویسنده در فصل هفتم این است که اولاً، مفهوم امنیت در نتیجه

فرسایش استقلال دگرگون شده و نقش شوالیه‌ها، اشراف و خوانین محلی به دولت مدرن و یا به سازمان‌های اجتماعی منتقل شده است. ثانیاً، در دولت‌های پست مدرن، با توجه به بی‌معنا شدن مرزها، دموکراسی و حاکمیت ملی، مفهوم سابق خود را از دست داده‌اند. به عقیده نویسنده کتاب، چنین معمائی در خصوص دولت‌های پسااستعماری هم قابل طرح است که در فصل هشتم کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

ه. امنیت دولت‌های پسااستعماری

محور و بازیگر اصلی امنیت در کشورها استعمارزده، دولت است که علیرغم وابستگی کیفی به عوامل و مناسبات خارجی، همچنان مقتدر و بدون رقیب مانده است. چنین دولتی با مکانیسم پیچیده‌ای عمل می‌کند. بدین ترتیب که دولت پسااستعماری، ابتدا حامی‌پروری کرده و عوامل و حامیان خود را بهره‌مند می‌سازد تا در مناسبات

اجتماعی، از منافع دولت حاکم طرفداری کنند؛ طبقه تحت‌الحمایه دولت، وارد رقابت طبقاتی و سیاسی شده و با آنان وارد چالش می‌شود. از سوی دیگر، دولت با اعمال انواع محدودیت‌ها و حتی با کاربرد زور از شکل‌گیری اپوزیسیون جلوگیری و مخالفان را به اطاعت ملزم می‌کند. چنین دولتی، اغلب در اختیار و تحت نفوذ نظامیان است و از آنجا که درجه عقب‌ماندگی و میزان وعده دولت برای رهایی و رفاه، هم متعدد و هم بلندمدت است؛ امنیت‌مآلی در قالب فعالیت‌های دولت رهایی بخش یا توسعه‌خواه، تعریف می‌شود.

و از معنای امنیت تامملکت‌داری مؤثر

از نگاه مؤلف کتاب، مملکت‌داری سالم و مؤثر، خاص دولت‌های پست‌مدرن است. دولت‌هایی که مسایل امنیتی خود را در حوزه‌ای متفاوت و خاص پیگیری می‌کنند. بدین منوال که این دولت‌ها که هم اکنون در قالب

کشورهایی چون ایالات متحده، آلمان، فرانسه، ژاپن، انگلستان و برخی دیگر از کشورهای توسعه‌یافته قابل شناسایی هستند؛ اولاً، به طور شبکه‌ای به اقتصاد و مسایل جهانی می‌نگرند. ثانیاً، به جای درمان و مصالحه بحران، بر پیشگیری از وقوع آن تأکید دارند. ثالثاً، در اقتصاد، به شراکت و در سیاست به اجماع اولویت می‌دهند و در نتیجه به شیوه‌ای مؤثر، امنیت ملی خود را تأمین می‌نمایند.

البته نویسنده، دولت‌های پست‌مدرن را از انواع و اشکال مختلف تهدید مبرا نمی‌داند. به عقیده وی، دولت‌های مدرن در زمینه رویارویی هویت‌های مختلف، واگرایسی، مشروعیت و بی‌معنا شدن امنیت اقتصادی، سیاسی و فردی با معضلاتی مواجهند و استقلال آنها به گونه‌ای پیچیده، دگرگون شده است.

نتیجه‌گیری

همانگونه که گفته شد مهمترین نکته کتاب حاضر، تبیین چرایی و

نقدهای مفهومی، به چالش‌هایی مربوط می‌شود که نویسنده برای دولت‌های پسا - استعماری و پست مدرن برمی‌شمارد. در این خصوص، پرسش‌ها و نکات زیر قابل طرح است:

۱. آیا واقعاً دولت‌های پست مدرن با معضل مشروعیت مواجهند؟ نشانه‌های آن کدام است؟

۲. رویارویی هویت‌ها در کشورهای غربی، شامل همه هویت‌ها نمی‌شود. یعنی میزان قرابت یا غربت شهروندان غربی با همدیگر متفاوت از کشورهای جهان سوم یا مسلمان است. ارزشها و اندیشه‌ها، بهتر از ملیت و قومیت، هویت‌سازی می‌کنند. از این رو، شاید نتوان بحران امنیتی کشوری مثل فرانسه را رویارویی هویت‌ها قلمداد نمود.

۳. به نظر می‌رسد شناخت نویسنده در خصوص دولت‌های پسا استعماری جامعیت لازم را ندارد. ویژگی‌های عنوان شده برای این دولت‌ها، تقریباً همه دولت‌های غیرغربی را شامل

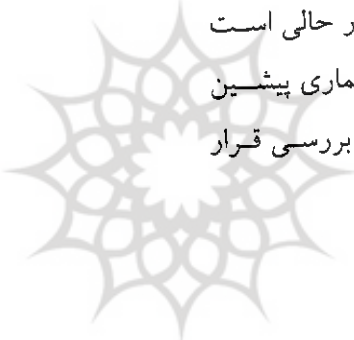
چگونگی دگرگونی در حاکمیت و استقلال ملی دولت‌ها است. بر مجموعه مطالب عنوان شده، یک ایراد روش شناختی و سه اشکال مهم مفهومی وارد است. نکته روش شناختی آن است که نویسنده از چه منظری، وقوع تحول در استقلال ملی را بررسی می‌نماید؟ وی بعضاً به رویکرد نواقح‌گرایی در تحلیل امنیت‌ملی ابراز علاقه می‌کند و در بخش آخر کتاب، شرایط امنیتی دولت‌های پست مدرن را مطلوب می‌شمارد.

ابهامی که برای خواننده پیش می‌آید این است که آیا دو رویکرد نواقح‌گرایی و پست مدرنیسم در زمینه تحلیل امنیت، می‌توانند سازگار بمانند؟ نواقح‌گرایی، صورت نویسی از مکتب سنت‌گرایی واقع‌گرایی است که گزاره‌های فراوان ضد پست مدرنیستی دارد و جمع این دو در یکجا، آن هم در خصوص مسأله مهمی بنام امنیت، خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد.

گرفته‌اند؛ اکنون معضلات امنیتی بیشتری نسبت به مستعمرات خود دارند مانند روسیه در مقایسه با لهستان. نتیجه آنکه در اغلب موارد، هر واحد سیاسی و شاید هر منطقه‌ای، معضل امنیتی حاصل خود را دارد و تلقی یکپارچه از همه آنها و ذیل یک عنوان، شاید جامع نباشد.

قدیر نصری

می‌شود؛ این مجموعه که تعدادشان بر ۱۰۰ واحد سیاسی مستقل بالغ می‌شود، مسایل امنیتی متعدد و متفاوتی دارند که قدری پیچیده‌تر از تحلیل این کتاب است. بسیاری از این مستعمرات، اکنون در آستانه توسعه قرار گرفته‌اند و بسیاری دیگر همواره مستقل بوده‌اند؛ اما اکنون به شیوه‌ای سالم و مؤثری مدیریت نمی‌شوند. این در حالی است که برخی دولت‌های استعماری پیشین که در این کتاب مورد بررسی قرار



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی